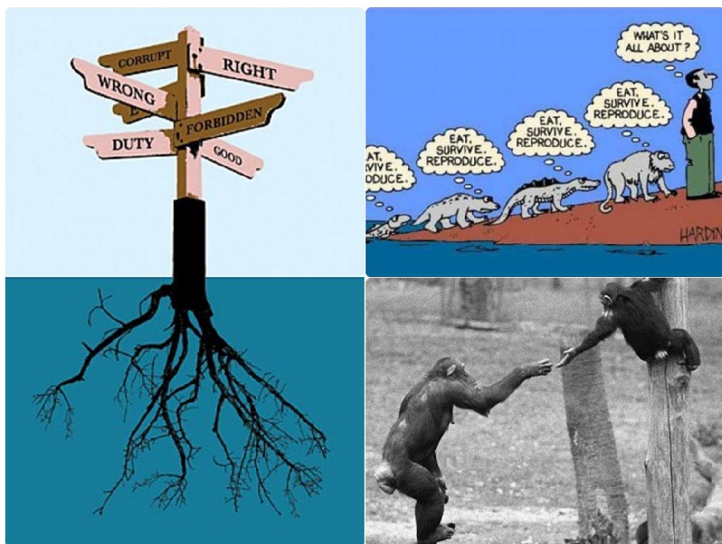


تکامل اخلاق (Evolution of morality)

مرتضی بیکی، تابستان ۱۳۹۵
مرکز تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی استان قم

اغلب حیوانات رفتار اخلاقی ندارند ولی حیوانات اجتماعی، برای افزایش بقا و تولید مثل خود زندگی اجتماعی دارند و زندگی اجتماعی آنها متضمن توسعه رفتارهای خاصی است. پستانداران با سطح روابط اجتماعی بالا (نخستی‌ها و فیل‌ها) صفاتی از قبیل همدلی و همگونه‌خواهی دارند که تصور می‌شد منحصر به انسان هستند. نخستی‌ها اخلاق به معنی رایج در انسان را ندارند ولی «هوش»، «ظرفیت ارتباط سمبلیک»، «حس نورم اجتماعی»، «درک خود» و «مفهوم تداوم» در آنها برای تکامل مفهوم اخلاق حیاتی است و احساسات پیشااخلاقی مثل همکاری، همدلی، همگونه‌خواهی و... را در آنها ایجاد می‌کند. در حیوانات اجتماعی، اندازه نئوکورتکس تحت فشار انتخاب زیاد شده و توانایی ادراک اجتماعی آنها بهبود یافته است. آنها مثل انسان دو مفهوم «ایجاد ائتلاف» و «اغواگری» را به کار می‌برند. در پروسه تکامل اخلاق در انسان سه پدیده‌ی گریزی «انتخاب خویشاوندی»، «مراقبت از جفت» و «همدلی» اهمیت دارد.



«تکامل اخلاق» (Evolution of morality)

به معنی ظهور رفتار اخلاقی در طول دوران تکاملی انسان و سیستمی از ایده‌ها درباره حق و باطل است. اخلاق معمولاً با رفتار انسان ارتباط دارد و به رفتار اجتماعی حیوانات دیگر نمی‌پردازد. بنابر حوزه‌های جدید بیولوژی تکاملی بویژه سوسیوبیولوژی، گرچه رفتارهای اجتماعی انسان پیچیده است، ولی می‌توان رد پای اخلاق انسان را در رفتار دیگر موجودات اجتماعی پیدا کرد. توصیف سوسیوبیولوژیک

رفتار انسان هنوز محل چالش است. نگرش سنتی دانشمندان جامعه‌شناسی این است که اخلاق نوعی ساختار است و لذا از نظر فرهنگی نسبی است گرچه دیگران معتقدند که علم اخلاق وجود دارد.

اجتماعی بودن حیوانات

گرچه بسیاری حیوانات ممکن است رفتار اخلاقی نداشته باشند، ولی همه حیوانات اجتماعی در فرایند زندگی گروهی رفتار خود را تغییر داده و تغییرات ارزشمندی را تجربه می‌کنند. مثال تیپیک آن جامعه مورچه‌ها، زنبورها و موربانه‌ها است. «ای او ویلسون» معتقد است که مهمترین تک‌عامل مؤثری که منجر به موفقیت کلنی مورچه‌ها

(بردارنده میلیون‌ها مورچه) می‌شود، وجود کاست کارگران عقیم است. کاست ماده‌های کارگر عقیم، تابع نیاز مادر خود یعنی ملکه می‌باشد زیرا خود از تولید مثل صرف نظر کرده و به پرورش برادران و خواهران‌شان (فرزندان ملکه) می‌پردازند. وجود کاست مورچه‌های عقیم و سایر حشرات اجتماعی، بطور قابل توجهی رقابت برای آمیزش و نیز رقابت در فرایند همکاری یاوران در کلنی را محدود می‌کند. همکاری مورچه‌ها حیاتی است زیرا مورچه منفرد شانس برای بقا و تولید مثل ندارد. در عمل مورچه‌ها بعنوان بخشی از کلنی دهه‌ها ادامه حیات داده‌اند. در نتیجه مورچه بصورت یکی از موفق‌ترین گونه‌های ساکن زمین در آمده است بطوری که بیومس آن از بیومس انسان‌ها نیز بیشتر است.

دلیل اصلی زندگی حیوانات اجتماعی در گروه این است که فرصت برای بقا و تولید مثل آنها در گروه بیشتر از زمانی است که بصورت منفرد زندگی کنند. رفتارهای اجتماعی پستانداران شباهت زیادی به انسان دارد. پستانداران با سطح روابط اجتماعی بالا (نخستی‌ها و فیل‌ها) صفاتی از قبیل همدلی و همگونه‌خواهی دارند که زمانی فکر می‌کردند صفات منحصر به انسان هستند.

اجتماعی بودن نخستی‌ها

شمپانزه و بونوبو نزدیک‌ترین خویشاوند تکاملی انسان می‌باشند که با انسان یک نیای مشترک دارند که حدود ۴ تا ۶ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده است. به همین دلیل این دو گونه را بهترین جانشین موجود آن نیای مشترک می‌دانند. «باربارا کینگ» معتقد است که گرچه نخستی‌ها دارای اخلاق به معنی آنچه در مورد انسان رایج است نمی‌باشند ولی صفاتی از خود نشان می‌دهند که برای تکامل اخلاق حیاتی است. این صفات شامل «هوش بالا»، «ظرفیت ایجاد ارتباط سمبلیک»، «حس نورم‌های اجتماعی»، «تجسد بخشیدن به خود» و «مفهوم تداوم» می‌باشد. «فرانس دو وال» و «باربارا کینگ»، اخلاق انسان را نتیجه رشد و تکامل اجتماعی بودن نخستی‌ها می‌دانند. بسیاری از حیوانات اجتماعی مثل نخستی‌ها، دلفین‌ها و نهنگ‌ها چیزی را نشان می‌دهند که «مایکل شمر» آن را «احساسات پیشااخلاقی» می‌نامد. به گفته آنها صفات زیر بین انسان و دیگر حیوانات اجتماعی بخصوص بوزینه‌های بزرگ مشترک است: «علاقه و ارتباط»، «همکاری و کمک متقابل»، «طرفداری و همدلی»، «عمل متقابل به مثل مستقیم یا غیرمستقیم»، «همگونه‌خواهی و همگونه‌خواهی متقابل»، «توانایی حل مشکل و ایجاد صلح»، «اغواگری و تشخیص آن»، «علاقیق اجتماعی» و «مراقبت در مورد تفکر دیگران در مورد شما و آگاهی از عکس‌العمل افراد در برابر قوانین اجتماعی گروه و عکس‌العمل نسبت به آن».

به نظر شمر این احساسات پیشااخلاقی در جوامع نخستی‌ها بعنوان روشی برای محدود کردن خودخواهی فردی و ایجاد همکاری بیشتر در میان افراد گروه بکار می‌رفته است. در هر گونه اجتماعی لازم است منافع بودن در گروه هم‌گونه‌خواه بر منافع زندگی فردی بچربد. مثلاً فقدان ارتباط گروهی باعث می‌شود که افراد در برابر بیگانگان آسیب‌پذیرتر شود. عضو گروه بودن موجب افزایش شانس یافتن غذا می‌شود. این مسئله بویژه در حیواناتی که بطور دسته‌جمعی به شکار یک حیوان بزرگ و خطرناک می‌پردازند، محسوس است.

حیوانات اجتماعی دارای جوامع مبتنی بر سلسله مراتب هستند که در آن هر عضو جایگاه خود را میداند. نظم اجتماعی از طریق چند قاعده رفتاری خاص حفظ و کنترل می‌شود و اعضاء برتر گروه نظم را از طریق مجازات پیش می‌برند. نخستی‌های با مرتبه بالاتر در کنار ایجاد نظم، نوعی حس مقابله به مثل نیز دارند. شمپانزه‌ها به یاد

می‌آورند که چه کسی به آنها کمک کرده و چه کسی آنها را به اشتباه انداخته است؟! شمپانزه‌ها با افرادی که قبلاً آنها را تیمار کرده، راحت‌تر غذایشان را شریک می‌شود. خفاش خون‌آشام نیز حس متقابل به مثل و هم‌گونه‌خواهی دارد. آنها از طریق بالا آوردن خون، آن را به افراد دیگر می‌دهند ولی این کار بطور تصادفی انجام نمی‌شود بلکه در اختیار خفاش‌هایی قرار می‌دهند که در گذشته به آنها خون داده‌اند و یا اکنون نیاز فوق‌العاده و فوری به خون دارند. حیواناتی مثل میمون کاپوچین و سگ نیز درک روشنی از انصاف دارند و وقتی در برابر رفتار مشابه پاداش یکسانی دریافت نکنند، همکاری کمتری نشان می‌دهند. شمپانزه‌ها معمولاً در «گروه‌های اتصالی-انفصالی» به سر می‌برند که به طور متوسط هر گروه حدود ۵۰ نفر را در بر می‌گیرد. احتمال می‌رود که نیاکان اولیه انسان در گروه‌های با همین اندازه زندگی می‌کرده‌اند. بر اساس اندازه گروه‌ها در جوامع شکارچی-جمع‌آوری‌کننده موجود در عصر ما معلوم می‌شود که انسان‌نماهای عصر پالئولیتیک در گروه‌های چند صد نفره زندگی می‌کردند. بموازات اینکه اندازه جامعه در طول دوره تکامل انسان افزایش یافت، ایجاد پیوند در میان افراد گروه احتیاج به فشار و الزام بیشتری داشت. اخلاق در این گروه‌ها و دستجات ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفره به عنوان ابزاری برای کنترل اجتماعی، حل اختلافات و استحکام گروه مورد استفاده قرار گرفت. این محدودیت رقمی در ژن‌های ما نیز وجود دارد زیرا حتی انسان‌ها نیز در حفظ ارتباطات اجتماعی پایدار در گروه‌های بیش از ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر مشکل دارند. به گفته دکتر «دو وال» اخلاق انسان دارای دو سطح فوق‌العاده از پیچیدگی‌ها است که در اجتماع نخستین‌ها دیده نمی‌شود. آنها کدهای اخلاقی اجتماع خود را به شدت و از طریق سیستم پاداش، مجازات و اشتهار تقویت می‌کنند. بعلاوه انسان درجه‌ای از قضاوت و استدلال را بکار می‌بندد که در قلمرو حیوانات نمونه آن دیده نمی‌شود.

مشکل مجازات

در حالی که گروه‌ها ممکن است از انجام دادن برخی رفتارها سود ببرند، این رفتارهای زیان‌بار بدون توجه به این که فرد خاطی از آن آگاه باشد یا نباشد، اثر مشابهی دارد. از آنجا که افراد با بکار بردن بسیاری از این رفتارها موفقیت تولید مثلی خود را بالا می‌برند، هر خصوصیتی که مستلزم معافیت از مجازات باشد توسط تکامل و به شیوه‌ای مثبت انتخاب می‌شود. مجازات افرادی که از نقض مقررات آگاه هستند، یک نیروی انتخابی علیه توانایی آگاه بودن از آن می‌باشد که مانع هر گونه هم‌تکاملی انتخاب آگاهانه شده و نمی‌گذارد تبدیل به مبنایی برای سازماندهی اخلاقی یا کیفی در همان گروه شود.

هوش اجتماعی انسان

فرضیه «مغز اجتماعی» که جزئیات آن توسط «آر.آی.ام دونبار» در مقاله «فرضیه مغز اجتماعی و کاربرد آن در تکامل اجتماعی» توصیف شده، این واقعیت را مورد حمایت قرار می‌دهد که مغز در ابتدا به منظور پردازش اطلاعات واقعی ظاهر شده است. مغز به فرد اجازه می‌دهد که الگوها را بشناسد، سخنان را درک کند، استراتژی‌های مناسبی برای مشکلات اکولوژیکی از قبیل غذایی دست و پا کند و نیز پدیده دید رنگی را امکان‌پذیر سازد. بعلاوه داشتن مغز بزرگ بازتابی از تقاضای ادراکی بالا در مورد سیستم‌های اجتماعی پیچیده می‌باشد. گفته می‌شود در انسان‌ها و نخستین‌ها، نئوکورتکس مسئول استدلالات و خودآگاهی است. بعلاوه در حیوانات اجتماعی، نئوکورتکس به شدت تحت فشار انتخاب بوده تا اندازه‌اش زیاد شود و توانایی‌های ادراک اجتماعی آنها بهبود یابد. حیوانات اجتماعی مثل انسان قادر به دو مفهوم مهم هستند:

الف - «ایجاد ائتلاف» یا زندگی گروهی

ب - «اغواگری تکنیکی» یا توانایی حفظ باورهای دروغین

اهمیت اساسی مهارت‌های اجتماعی حیوانات در توانایی آنها در مدیریت رابطه‌ها و توانایی آن است که تنها اطلاعاتی را به حافظه نسپارند بلکه آنها را بخوبی و به موقع مورد استفاده قرار دهند. یک پاسخ سازگارانه در برابر چالش‌های از جنس تعامل‌های اجتماعی و زندگی «تئوری ذهن» (Theory of Mind) است. این تئوری توسط «ام برون» تعریف شده است به معنی توانایی اثر گذاشتن بر ذهنیت و عواطف دیگران است. داشتن یک تئوری ذهنی قوی از نزدیک با داشتن هوش اجتماعی پیشرفته ارتباط دارد. زندگی گروهی مستلزم همکاری افراد است و در ضمن برخوردهایی نیز ایجاد می‌کند. زندگی اجتماعی فشارهای انتخاب تکاملی قوی بر کسب هوش اجتماعی وارد می‌کند زیرا زندگی در گروه امتیازهایی در بر دارد. امتیازات زندگی گروهی شامل محافظت در برابر شکارچیان و نیز این واقعیت است که به طور کلی گروه در مقایسه با تک‌تک افراد عملکرد و کارایی بالاتری دارد. بهر حال زندگی گروهی داری معایی نیز هست. از جمله آنها رقابت در میان گروه برای کسب منابع و جفت می‌باشد. این مسئله است که مرحله مسابقه تسلیحاتی تکاملی را از درون گونه تنظیم می‌کند.

در درون جمعیت حیوانات اجتماعی، هم‌گونه‌خواهی ظاهر شده است یعنی رفتاری که برای فرد عدم مزیت است در حالی که اعضاء دیگر گروه از آن سود می‌برند. این عبارت ظاهراً در تضاد با تفکر تکاملی است که در آن شایستگی یا موفقیت فرد از طریق توانایی او در ارسال ژن‌های خود به نسل آینده تعریف می‌شود. بر اساس نظریات «ای اهر» در مقاله «طبیعت نوع‌دوستی انسان»، تکامل هم‌گونه‌خواهی برای زمانی است که انتخاب خویشاوندی عمل می‌کند و «شایستگی شامل» (Inclusive fitness) در نظر گرفته می‌شود به این معنی که موفقیت تولید مثلی صرفاً متکی به تعداد فرزندان مستقیم فرد نیست بلکه به تعداد افرادی که خویشاوندان او تولید می‌کنند نیز هست. رفتار هم‌گونه‌خواهی در خارج از ارتباط‌های خانوادگی نیز دیده می‌شود ولی به روش متفاوتی بیان می‌شود که آن را «دیلمای زندان» می‌نامند که توسط «جان نش» تئوریزه شده است. دیلمای زندان برای تعیین همکاری یا خیانت له یا علیه دیگری برای رفتن به زندان طراحی شده و سال‌های زندان فرد تابع خیانت کردن یا نکردن به دوست می‌باشد. در بیان تکاملی، بهترین استفاده دیلمای زندان، استراتژی «این به آن در» (tit-for-tat) است. در این استراتژی، فرد تا مادامی که دیگری همکاری می‌کند به همکاری خود ادامه می‌دهد و تا زمانی که دیگری خیانت نکند به او خیانت نمی‌کند. در واقع تعامل‌های اجتماعی پیچیده انسان‌ها به هم تابع نیاز فرد برای تشخیص همکاری واقعی و خیانت او است.

«ای برون» معتقد است که تئوری ذهن به نخستی‌ها بر می‌گردد ولی در آنها به اندازه‌ای نیست که در انسان امروز دیده می‌شود. ظهور این صفت منحصر بفرد احتمالاً زمانی رخ داده که انسان مدرن منشعب شده و انسان همزمان به کسب زبان پرداخته است. انسان از استعارات استفاده می‌کند و بیشتر آنچه را که می‌گوید به مخاطب می‌رساند. جملاتی از قبیل «منظورم را می‌فهمی؟» غیرمعمول نیست و نتیجه مستقیم پیچیدگی تئوری ذهن در انسان می‌باشد. عدم درک مقصود و عواطف دیگران منجر به عکس‌العمل‌های اجتماعی نامناسبی می‌شود و اغلب با شرایط ذهنی از قبیل اوتیسم، شیزوفرنی، ناهنجاری دوقطبی، برخی اشکال فراموشی و بیماری روانی ارتباط دارد. این مسئله بویژه در ناهنجاری‌های طیف اوتیسم صدق می‌کند که عدم ارتباط اجتماعی در آن وجود دارد ولی هوش

غیراجتماعی نیز می‌تواند آن را حفظ کند و حتی دامن بزند و نمونه آن در دانشمندان دیده می‌شود. نیاز به هوش اجتماعی در تئوری ذهن یک سؤال محتمل در برابر پرسش‌های از این قبیل است که چرا اخلاق بعنوان بخشی از رفتار انسان بروز یافته است.

تکامل مذهب

روان‌شناس «مات جی. روسانو» ادعا می‌کند که مذهب بعد از اخلاق ظاهر شده و بر مبنای اخلاق بنا شده است و در آن نظارت اجتماعی رفتارهای بشر شامل عوامل ماوراءالطبیعی می‌شود. انسان‌ها از طریق بکارگیری نیاکان ناظر، ارواح و خدایان در قلمرو اجتماعی، استراتژی مؤثری برای محدود کردن خودخواهی‌ها و ایجاد گروه‌های مبتنی بر همکاری بیشتر ایجاد می‌کنند. ارزش انطباقی مذهب موجب بهبود بقای گروه می‌گردد.

بیزاری

بیزاری یکی از جلوه‌های مهم عواطف انسانی است و نقش مهمی در اشکال خاصی از اخلاق دارد. بیزاری عکس‌العمل خاصی در برابر چیزهای مشخص یا رفتارهای مشخص است که از دیدگاه تکاملی خطرناک یا نامطلوب شمرده می‌شوند. مثال آن چیزهایی از قبیل غذاهای آلوده، بدن مرده و دیگر اشکال فساد میکروبی (که خطر بیماری عفونی را افزایش می‌دهند)، ظاهر فیزیکی متلازم با مریضی و سلامت نامناسب و انواع مایعات بدن از قبیل مدفوع، استفراغ، بلغم و خون می‌باشد. مثال دیگر بیزاری علیه تماس‌های جنسی از قبیل آمیزش با محارم و یا مناسبات جنسی ناخواسته است که از نظر تکاملی نامطلوب شناخته می‌شود. نمونه‌های دیگر رفتارهایی است که همکاری و ارتباط بین افراد گروه را در معرض تهدید قرار می‌دهد. نمونه آنها خدعه‌گری، دروغ‌گویی و دزدی است. بررسی‌های نوار مغزی نشان می‌دهد که این شرایط مناطقی از مغز را که با بیزاری در تماس است تحریک می‌کند.

اخلاق در انسان

به نظر «جرج بوری» اخلاق با بیولوژی بخصوص با غرایزی آغاز می‌شود که در طول اعصار تکاملی به بقا و تولید مثل انسان کمک کرده است. در مورد انسان سه تا از این غرایز مهم هستند:

الف - «انتخاب خویشاوندی». ما همواره از نزدیک‌ترین خویشاوندان خود بخصوص بچه‌ها بیشتر مراقبت می‌کنیم. این عمل باعث افزایش احتمال بقا و تولید مثل ما می‌شود و به نوبه خود احتمال ارسال ژن‌های ما (و از جمله ژن‌های مراقبت از بستگان نزدیک) به نسل‌های بعد را افزایش می‌دهد.

ب - «مراقبت از جفت». در حیواناتی که تعداد کم‌شماری بچه وجود می‌آورند و بوجود آوردن آن مستلزم ۹ ماه آبستنی، یک زایمان سخت و یک دوره مراقبت چند ساله از نوزاد است، لازم است جفت‌ها با قدرت تمام به هم بچسبند. خیلی از پدرها و مادرهای ما می‌گویند: «پرورش یک کودک احتیاج به دو نفر دارد»

ج - «همدلی». ما همچون بسیاری از دیگر حیوانات موجودات اجتماعی هستیم و همچون سگ چمنزار عواطف و رفتارهایی در برابر دیگر انسان‌ها داریم. وقتی یکی از ما می‌ترسد، بقیه وارد حالت هشدار می‌شوند. وقتی یکی عصبانی می‌شود، چه بسا خشم تمام افراد گروه برانگیخته شود و وقتی یک از ما می‌خندد، دیگران نیز شروع به خندیدن می‌کنند، حتی اگر متوجه جوک نشده باشند.

از میان سه عنصر بالا، همدلی از همه ضعیف‌تر است. در دنیای حیوانات همواره حیوان خدعه‌گرتر امتیازات را می‌برد در حالی که دیگران بصورت غریزی به هم کمک می‌کنند. در دنیای انسان‌ها نیز نمونه‌های متعددی از این

خیانتکاران داریم. از طرفی تمایل به همدلی خود مستلزم یادگیری اجتماعی است. در خانواده‌هایی که همدلی وجود ندارد، تمایل غریزی بچه‌ها به دلیل سوء استفاده یا غفلت و حتی مراقبت‌های والدینی خود-مرکز در هم می‌ریزد. ما بعنوان نوع انسان دارای مغز بزرگی هستیم و لذا چیزهای زیادی را می‌توانیم یاد بگیریم که یکی از آنها زبان است. توانایی یاد گرفتن به ما اجازه می‌دهد که در مقایسه با تکامل بتوانیم سریع‌تر با تغییرات محیطی خود را سازگار کنیم و لذا قسمت اعظم آنچه را که می‌توان سخت‌افزار حیوانی نامید کنار بگذاریم. مطمئناً انسان نیز دارای غریزه است ولی می‌توان آنها را بمراتب راحت‌تر از سگ و گربه از طریق یادگیری اجتماعی کنار نهاد. جامعه‌ای که دهه‌ها یا قرن‌ها توسعه یافته و باقی مانده است جامعه‌ای است که به اعضاء خود الگوهایی برای تفکر، احساس و رفتار فراهم ساخته است که به بقای آن کمک می‌کند. می‌توان این الگوها را «مم» و یا همچون قدما «باورها و تکنیک‌ها» نامید. در میان این الگوهایی که برای اجتماعات مختلف خوب عمل می‌کند الگوهایی است که توسعه محدود غریزه همدلی و عشق به خانواده را به همه اعضاء جامعه تشویق می‌کند. سنت احترام متقابل، اطاعت از قدرت، همکاری و امثال آن مثال‌های خوبی هستند. این سنت‌ها باعث می‌شوند که اعضاء جامعه انرژی‌های خود را در نزاع‌های داخلی به هدر ندهند و آنها را در فعالیتهای مولد، دفاع از جامعه و احتمالاً انتشار افراد در جوامع دیگر بکار بیاندازند.

https://en.wikipedia.org/wiki/Evolution_of_morality